

روش جانشین‌سازی را برای نوشتن متن‌های ذهنی، در درس گذشته آموختیم و بدان شیوه نوشتیم. یکی دیگر از روش‌هایی که در نگارش متن ذهنی مفید است، روش سنجش و مقایسه است.

مقصود از سنجش و مقایسه، برقراری پیوند بین پدیده‌ها و کشف روابط میان آنها برای درک تفاوت‌ها و شباهت‌های آنهاست. راه ارتباطی موضوع‌ها با همدیگر، از طریق رابطه معنایی آنها ایجاد می‌شود. روابط معنایی موضوعات معمولاً بر پایه «قیاس»، شکل می‌گیرد. مقایسه کردن یک موضوع با موضوع دیگر، در حقیقت، نوعی پیوند زدن موضوعات است؛ موضوع‌هایی به ظاهر بی‌ربط؛ اما در حقیقت مرتبط با هم. همین بی‌ربطی اولیه و کشف روابط پس از درنگ و تأمل است که فضای نوشته را ذهنی و جذاب می‌سازد.

در نوشته‌های عینی موضوع را با چیزی مقایسه می‌کنند که با هم در یک طبقه قرار می‌گیرند، مثلاً دو کتاب، دو ماشین، دو پرندۀ یا دو خانه. آنچه در نوشته عینی بیان می‌شود، مبتنی بر حواس است. به بیان دیگر، موضوع نوشته عینی درباره شکل ظاهری، رنگ، بو، صدا، مزه و زبری و نرمی پدیده‌هاست؛ اما در نوشته‌های ذهنی، وضع فرق می‌کند. در نگارش ذهنی از مرز حواس فراتر می‌رویم و آزادانه در فضای ذهن حرکت می‌کنیم. بنابراین می‌توانیم دو چیز را که به ظاهر هیچ‌سختی با هم ندارند، با هم مقایسه کنیم.

هنگامی که می‌خواهیم درباره موضوعی با روش مقایسه، متن ذهنی بنویسیم، می‌توانیم از پیوند زدن آن موضوع به موضوع‌های دیگر بهره ببریم. وقتی موضوعی را به موضوع دیگری پیوند می‌زنیم، در واقع فضای جدیدی برای نوشتن ایجاد می‌کنیم. معمولاً می‌توان موضوع‌ها را به کمک رابطه ذهنی به هم ربط داد؛ آنها را مقایسه کرد و کار خلق و آفرینش را برای ذهن آسان نمود؛ مثل نمونه‌های صفحه بعد:

- مقایسهٔ قلم با خون شهید، با اسلحه، با درخت و...
- مقایسهٔ کتاب با انسان، با برگ درختان، با آسمان و ...
- مقایسهٔ میز با درخت، با برده، با دیکتاتور و ...
- مقایسهٔ رفتگر با آفتاب، با آب و ...
- مقایسهٔ دیوار با تنهایی، با قفس، با موش و ...
- مقایسهٔ خواب با روزهای تعطیل، با شب امتحان و ...
- مقایسهٔ کفش با پا، با سنگ ریزه، با جاکفشی، با پای مصنوعی و ...
- مقایسهٔ کتاب با دوست، با عالم بی‌عمل، با انسان، با دانای کل، با سرچشمهٔ دانایی و ...
- مقایسهٔ آینه با چهره، با غبار، با آدم دروغگو، با آدم خودشیفته و ...



در نوشتهٔ زیر، نویسنده «کتاب» را با «انسان» پیوند می‌زند و آنها را با هم مقایسه می‌کند.

بعضی از کتاب‌ها مانند انسان‌ها هستند:

بعضی از کتاب‌ها ساده می‌پوشند و بعضی لباس‌های عجیب و غریب و رنگارنگ دارند. بعضی از کتاب‌ها برای ما قصه می‌گویند تا بخوابیم و بعضی قصه می‌گویند تا بیدار شویم.

بعضی از کتاب‌ها شاگرد اول می‌شوند و جایزه می‌گیرند. بعضی از کتاب‌ها مردود می‌شوند و بعضی تجدید.

بعضی از کتاب‌ها به پدر و مادر خود احترام می‌گذارند و بعضی حتی نامی هم از پدر و مادر خود نمی‌برند.

بعضی از کتاب‌ها هر چه دارند، از دیگران گرفته‌اند. بعضی از کتاب‌ها هر چه دارند به دیگران می‌بخشند.

بعضی از کتاب‌ها را باید به بیمارستان برد تا معالجه شوند و بعضی را به تیمارستان برد.

بعضی از کتاب‌ها دوقلو یا چندقلو هستند. بعضی از کتاب‌ها پیش از تولد می‌میرند و بعضی تا ابد زنده هستند.

بعضی از کتاب‌ها سیاه‌پوست‌اند، بعضی سفیدپوست و بعضی زردپوست یا سرخ‌پوست. بعضی از کتاب‌ها به رنگ پوست و پوتین خود افتخار می‌کنند و رنگ دیگران را مسخره می‌کنند...

و بعضی از آدم‌ها مانند کتاب‌ها هستند:

بعضی جلدِ سخت و ضخیم دارند و بعضی نازک. بعضی از آدم‌ها با کاغذ کاهی چاپ می‌شوند و بعضی با کاغذ خارجی.

بعضی از آدم‌ها تجدیدِ چاپ می‌شوند و بعضی از آدم‌ها فتوکپی یا رونوشت آدم‌های دیگرند.

بعضی از آدم‌ها با حروف سیاه چاپ می‌شوند و بعضی از آدم‌ها صفحاتِ رنگی دارند. بعضی از آدم‌ها قیمتِ رویِ جلد دارند؛ بعضی از آدم‌ها با چند درصد تخفیف به فروش می‌رسند، و بعضی از آدم‌ها بعد از فروش پس گرفته نمی‌شوند.

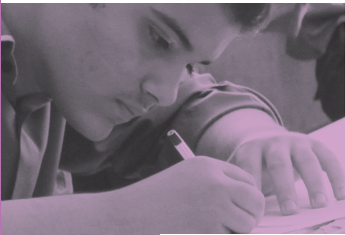
بعضی از آدم‌ها جیبی هستند و می‌شود آنها را توی جیب گذاشت، بعضی از آدم‌ها را می‌توان در کیف مدرسه گذاشت.

بعضی از آدم‌ها نمایشنامه‌اند و در چند پرده نوشته می‌شوند. بعضی از آدم‌ها فقط جدول و سرگرمی و معما دارند و بعضی از آدم‌ها فقط معلومات عمومی هستند! بعضی از آدم‌ها خط خوردگی دارند و بعضی از آدم‌ها غلط چاپی دارند.

از روی بعضی از آدم‌ها باید مشق نوشت و از روی بعضی آدم‌ها باید جریمه نوشت و با بعضی از آدم‌ها هیچ وقت تکلیف ما روشن نیست. بعضی از آدم‌ها را باید چند بار بخوانیم تا معنی آنها را بفهمیم و بعضی از آدم‌ها را باید نخوانده دور انداخت...

◆ بی‌بال پریدن





۲ به نوشته‌ دوستانتان که خوانده می‌شود، با دقت گوش دهید و آنها را بر بنیاد سنجه‌های زیر، ارزشیابی کنید.

گزارش عملکرد		شمارک	سنجه‌های ارزیابی	ردیف
عددی	انشایی (توصیفی)			
		۳	پیوند زدن یک موضوع با موضوع‌های دیگر	۱
		۳	بهره‌گیری مناسب از روش سنجش و مقایسه	۲
		۲	مناسب بودن ترتیب بیان رخدادها	۳
		۲	رعایت انسجام در نوشته‌ذهنی	۴
		۲	پرهیز از نگارش جمله‌های طولانی	۵
		۳	استفاده از واژه‌های مناسب فضای متن	۶
		۲	شیوه خواندن	۷
		۳	رعایت املا و نکات نگارشی	۸
		۲۰	جمع بندی	

■ با توجه به ارزشیابی بالا، برداشت نهایی خود را از نوشته‌دوستانتان، در چند سطر بنویسید.

.....

.....

.....

مَثَلِ نَوِیسی

❁ برداشت خود را از مَثَلِ «چاه کن همیشه ته چاه است»، در یک بند بنویسید.

Blank writing area with a solid purple header bar at the top, a solid purple footer bar at the bottom, and a central area containing 20 horizontal dotted lines for writing.

دو رفیق بودند به نام «خیر» و «شرّ». روزی آهنگ سفر کردند. هر یک توشهٔ راه و مَشکی پر آب با خود برداشتند و رفتند تا به بیابانی رسیدند که از گرما چون تنوری تافته بود و آهن در آن از تابش خورشید نرم می‌شد. خیر که بی‌خبر از این بیابان سوزان، آب‌های خود را تا قطرهٔ آخر، آشامیده بود، تشنه ماند؛ اما چون از بدذاتی رفیق خود خبر داشت، دم نمی‌زد، تا جایی که از تشنگی بی‌تاب شد و دیده‌اش تار گشت.

سرانجام دو لعل‌گران‌بهایی را که با خود داشت، در برابر جرعه‌ای آب به شرّ وا گذاشت. شرّ به سبب خُبث طینت آن را نپذیرفت و گفت: از تو فریب نخواهم خورد. اکنون که تشنه‌ای، لعل می‌بخشی و چون به شهر رسیدیم، آن را باز می‌ستانی. چیزی به من ببخش که هرگز نتوانی آن را پس بگیری.

خیر پرسید: منظورت چیست؟

گفت: چشم‌هایت را به من بفروش.

خیر گفت: از خدا شرم نداری که چنین چیزی از من می‌خواهی؟ بیا و لعل‌ها را بستان و جرعه‌ای آب به من بده.

پیش آن ریگ آبدار نهاد	حالی آن لعل آبدار گشاد
آشتم را بکش به نختی آب	گفت مردم ز تشنگی دریاب
یا به همت بهش یا بفروش	شرّتی آب از آن زلال چونوش

هر چه خیر التماس کرد، سود نبخشید و چون از تشنگی جانش به لب رسید، تسلیم گشت:

گفت بر خیز، تیغ و دشنه بیار
 دیده آتشین من برکش
 شرکه آن دید، دشنه بازگشاد
 در چراغ دو چشم او زد تیغ
 چشم تشنه چو کرده بود تباه
 جامه و رخت و گوهرش برداشت
 شربتی آب، سوی تشنه بیار
 و آتشم را بکش بر آبی خوش
 پیش آن خاک تشنه رفت چو باد
 نامش کشتن حصارغ، دریغ
 آب ناداده کرد همت راه
 مرد بی دیده را شخه بگذاشت

چوپان توانگری که گوسفندان بسیار داشت، با خانواده خود از بیابان‌ها می‌گذشت و هر جا آب و گیاهی می‌دید، دو هفته ای می‌ماند و پس از آن گله را برای چرا به جای دیگر می‌برد. از قضا آن روزها گذارش به آن بیابان افتاد. دختر چوپان به جست‌وجوی آب روان شد و به چشمه‌ای دور از راه برخورد. کوزه‌ای از آب پر کرد و همین که خواست به خانه بازگردد، از دور



نالهای شنید. بر اثر ناله رفت. ناگهان جوانی را دید نابینا که بر خاک افتاده است و از درد و تشنگی می‌نالند و خدا را می‌خوانند. پیش رفت و از آن آب خنک چندان به او داد تا جان گرفت و چشم‌های کَندهٔ او را که هنوز گرم بود، بر جای خود گذاشت و آن را محکم بست. پس از آن جوان را با خود به خانه برد و غذا و جای مناسبی برایش آماده کرد.

شبانگاه که چوپان به خانه باز آمد، جوانی مجروح و بی‌هوش را در بستر یافت و چون دانست که دیدگانش از نابینایی بسته است، به دختر گفت: درخت کهنی در این حوالی است که دارای دو شاخهٔ بلند است. برگ یکی از شاخه‌ها برای درمان چشم نابیناست و برگ شاخهٔ دیگر موجب شفای صَرعیان. دختر از پدر کمک خواست تا چشم جوان را درمان کند. پدر بی‌درنگ مشتی برگ به خانه آورد و به دختر سپرد. دختر آنها را کوبید و فشرده و آبش را در چشم بیمار چکاند. جوان ساعتی از درد بی‌تاب شد و پس از آن به خواب رفت.

پنج روز چشم خیر بسته ماند و او بی حرکت در بستر آرامید. چون روز پنجم آن را گشودند:

چشم از دست رفته، گشت درست شد بعینه چنان که بود نخت

خیر همین که بینایی خود را باز یافت، به سجده افتاد و خدا را شکر گفت و از دختر و پدر مهربان او نیز سپاسگزاری کرد. اهل خانه هم شاد گشتند. پس از آن خیر هر روز با چوپان به صحرا می‌رفت و در گله‌داری به او کمک می‌کرد و بر اثر خدمت و درستکاری هر روز نزد پدر و دختر عزیزتر می‌شد.

چون مدتی گذشت، خیر به دختر علاقه‌مند شد؛ زیرا که وی جان خود را به دست او باز یافته بود و پیوسته نیز از لطف و محبت او برخوردار می‌شد، اما با خود می‌اندیشید که این چوپان توانگر با این همه مال و منال هرگز دختر خود را به مفلسی چون او نخواهد داد و چگونه می‌تواند، بی‌هیچ اندوخته و مال، دختری را بدین جمال و کمال به دست بیاورد. سرانجام عزم سفر کرد تا بیش از این دل به دختر نبندد.

شبانگاه قصد سفر را با چوپان در میان گذاشت و گفت: نور چشمم از توست و دل و

جان باز یافته تو. از خوان تو بسی خوردم و از غریب نواری تو بسی آسودم. از من چنان که باید سپاسگزاری بر نمی آید، مگر آنکه خدا حق تو را ادا کند. گرچه از دوری تو رنجور و غمگین خواهم شد؛ اما دیرگاهی است که از ولایت خویش دور افتاده‌ام؛ اجازه می‌خواهم که فردا بامداد به سوی خانه خود عزیمت کنم. چوپان از این خبر سخت اندوهگین شد و گفت: ای جوان، کجا می‌روی؟ می‌ترسم که باز گرفتار رفیقی چون شر بشوی؛ همین جا در ناز و نعمت بمان.

بزرگه دختر عزیز، مرا	نیست و بیمار هست چیز مرا
گر نمی‌دل به ما و دختر ما	هستی از جان عزیزتر بر ما
بر چنین دختری به آزادی	اختیارت کنم به دامادی
و آنچه دارم ز گوسفند و شتر	و همت تا ز ما به گردوی پر

خیر که این خبر را شنید، شادمان شد و از سفر چشم پوشید. فردای آن روز جشنی بر پا کردند و چوپان دختر خود را به خیر داد. خیر پس از رنج بسیار به خوشبختی و کامیابی رسید.

پس از چندی چوپان با خانواده خود از آن جایگاه کوچ کرد. خیر پیش از حرکت به سوی درختی که شفافخش چشم‌های او بود، رفت و دو انبان از برگ‌های آن - یکی برای علاج صرعیان و دیگری برای درمان نابینایان - پر کرد و با خود برداشت و همگی به راه افتادند.

خانواده چوپان راه درازی را پیمود تا به شهر رسید. از قضا دختر پادشاه آن شهر به بیماری صرع مبتلا بود و هیچ پزشکی از عهده درمان او بر نمی‌آمد. پادشاه شرط کرده بود که دختر خود را به آن کس بدهد که دردش را علاج کند و سر آن کس را که جمال دختر را ببیند و چاره دردش نکند، از تن جدا کند. هزاران کس از آشنا و بیگانه در آرزوی مقام و شوکت، سر خویش به باد دادند.

خیر با شنیدن این خبر کسی را نزد شاه فرستاد و گفت که علاج دختر در دست

اوست و بی آنکه طمع‌ی داشته باشد، برای رضای خدا در این راه می‌کوشد. شاه با میل پذیرفت و گفت: «عاقبت خیر باد چون نامت!». سپس او را با یکی از نزدیکان به سرای دختر فرستاد.

خیر، دختر را دید که بسیار آشفته و بی‌آرام است. نه شب خواب و نه روز آرام دارد. بی‌درنگ مقداری از آن برگ‌ها را که همراه داشت، سایید و با آن شربتی ساخت و به دختر خوراند؛ همین که دختر آن شربت را خورد، از آشفته‌گی بیرون آمد و به خواب خوشی فرو رفت. پس از سه روز بیدار شد و غذا طلبید. شاه که این مژده را شنید، بی‌درنگ نزد دختر رفت و از دیدن او، که آرامش یافته و با میل غذا خورده بود، بسیار شاد شد. پس به دنبال خیر فرستاد و به او خلعت و زر و گوهر فراوان بخشید. از قضا وزیر شاه نیز دختری زیبا داشت که بیماری آبله دیدگانش را تباه ساخته بود. از خیر خواست که چشم دخترش را درمان کند. خیر با داروی شفابخش خود چشم آن دختر زیبا را بینا کرد. پس از آن خیر از نزدیکان شاه شد و هر روز بر جاهش افزوده می‌گشت تا آنکه پس از مرگ شاه بر تخت شاهی نشست. اتفاقاً روزی با همراهان برای گردش به باغی می‌رفت. در راه شرّ را دید، او را شناخت و فرمان داد که در حال فراغت او را به نزدش ببرند. چوپان که از ملازمان او بود، شمشیر به دست، شرّ را نزد شاه برد. شاه نامش را پرسید. گفت نامم «مبشر» است. شاه گفت: نام حقیقی خود را بگوی. گفت: نام دیگری ندارم.

شاه گفت: نامت شرّ است. تو آن نیستی که چشم آن تشنه را برای جرعه‌ای آب بیرون آوردی و گوهرش ربودی و آب نداده با جگر سوخته در بیابان تنه‌ایش گذاردی؟ اکنون بدان که:

بخت من زنده، بخت تو مرده	منم آن تشنه‌گسبرده
مقبل آن‌کز خدای گیرد پست	تو مرا کشتی و خدای نکشت
ایتکم تاج و تخت شاهی داد	دوتم چون خدا پناهی داد

شرّ چون در او نگریست، وی را شناخت و خود را به زمین انداخت و:

گفت: «زنهار اگر چه بد کردم در بد من نبیمن که خود کردم»

نام من شرّ است و نام تو خیر؛ پس من اگر مناسب نام خود بدی کرده‌ام، تو نیز مناسب نام خود نیکی کن. خیر او را بخشید و آزاد کرد، اما چوپان که داستان خبث طینت او راز دهان خیر شنیده بود و می دانست که وجود او پیوسته موجب رنج دیگران خواهد شد، با شمشیر سرش را از تن جدا کرد.

گفت: «اگر خیر است خیر اندیش تو شری، جز شرّت نیاید پیش»
در تنش بخت و یافت آن دو گهر
تعمیه کرده در میان کمر
گفت گوهر به گوهر آمد باز
آمد آورد پیش خیر فراز

باز نویسی هفت پیکر نظامی

داستان‌های دل‌انگیز ادب فارسی، زهرا کیا (خانلری)



کارگاه درس پژوهی

۱ متضاد واژه‌های زیر را از متن درس بیابید.

■ پاک‌ی (.....) ■ بدبخت (.....) ■ غنی (.....)

۲ کلمه «گذاشتن» در معنای حقیقی «وضع کردن، قرار دادن و...» کاربرد دارد، اما «گزاردن» به معنای «به جا آوردن، ادا کردن و...» است؛ جمله‌های زیر را بر پایه این توضیح، اصلاح نمایید.

- بنیان‌گزار مؤسسه، اعضای شورای سیاست‌گذاری را معرفی کرد.
- دانش‌آموزان زحمات خدمتگذار مدرسه را ارج می‌نهند و از او سپاسگزاری می‌کنند.
- نامه امام علی (ع)، دربردارنده پیام‌های اصلی یک حکومت عادلانه برای همه کارگزاران است.

۳ با توجه به عبارت زیر، به پرسش‌ها پاسخ دهید.

«ناگهان جوانی را دید که بر خاک افتاده است و از درد و تشنگی می‌نالد و خدا را می‌خواند.»
■ الف) نقش دستوری واژه‌های مشخص شده را بنویسید.

■ ب) زمان و نوع هر یک از فعل‌ها را بنویسید.

۴ ابیات درس، در چه قالبی سروده شده است؟ دلیل خود را بنویسید.

۵ کدام قسمت درس، مصداق مناسبی برای مفهوم آیه شریفه «تَعَزُّ مَنْ تَشَاءُ وَ تُذِلُّ مَنْ تَشَاءُ» (سوره آل عمران، آیه ۲۶) است؟

۶ هر یک از مَثَل‌های زیر، با کدام بخش از متن درس مناسبت دارند؟

■ از ماست که بر ماست.

■ از کوزه همان برون تراود که در اوست.

۷ داستان خیر و شر را با ماجرای حضرت یوسف (ع) مقایسه نمایید و وجوه شباهت و

تفاوت آنها را بنویسید.

گنج حکمت ای رفیق

روزی حضرت عیسی روح الله می گذشت. ابله‌ی با وی دچار شد و از حضرت عیسی سخنی پرسید؛ بر سبیل تَلَطَّف جوابش باز داد و آن شخص مسلم نداشت و آغاز عربده و سفاهت نهاد. چندان که او نفرین می کرد، عیسی تحسین می نمود.

عزیزی بدان جا رسید؛ گفت: «ای روح الله، چرا زبون این ناکس شده‌ای و هر چند او قهر می کند، تو لطف می فرمایی و با آنکه او جور و جفا پیش می برد، تو مهر و وفا بیش می نمایی؟»

عیسی گفت: «ای رفیق، کُلِّ اِنَاءٍ يَتَرَشَّحُ بِمَا فِيهِ، از کوزه همان برون تراود که در اوست؛ از او آن صفت می زاید و از من این صورت می آید. من از وی در غضب نمی شوم و او از من صاحب ادب می شود. من از سخن او جاهل نمی گردم و او از خلق و خوی من عاقل می گردد».

اخلاق محسنی،

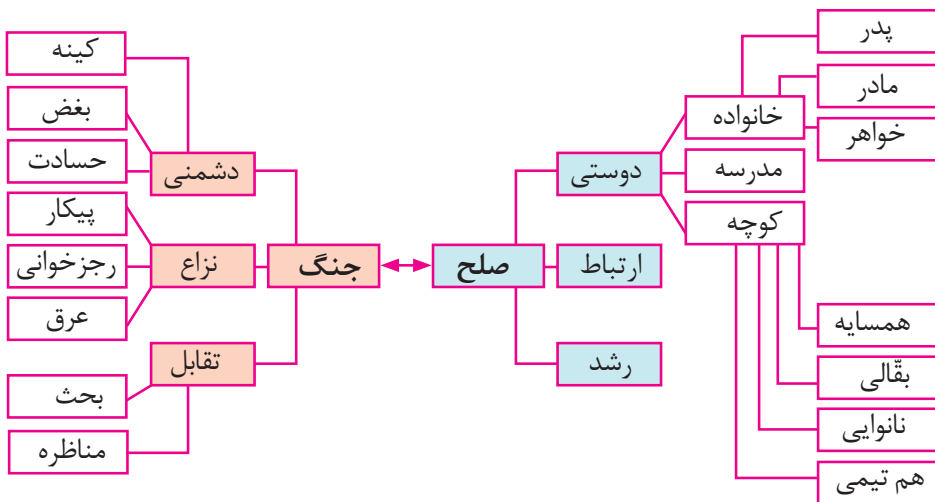
حسین واعظ کاشفی



در این درس می‌خواهیم عینک ناسازبینی را به چشم ذهن بزنی و هر چیزی که موضوع نوشته ما قرار گرفت، نخست به موضوع‌ها و مفاهیم ناساز و متضاد با آن بیاندیشیم.

برای این کار، نخست موضوع یا مفهوم اصلی (صلح) را در مرکز و هسته نقشه یا نمودار، جای می‌دهیم و شروع می‌کنیم به تأمل و تفکر پیرامون مفاهیم ناساز با آن و سپس یک هسته دیگر با مفهوم متضاد، انتخاب می‌کنیم و کنار آن می‌نویسیم.

پس از این دو مرحله، به موضوع نخست (صلح) باز می‌گردیم و به شیوه بارش مفاهیم، شاخه‌های اصلی متناسب با آن را لحظه به لحظه کامل‌تر می‌کنیم. در مرحله بعدی با نگاه جزئی و دقیق‌تر، خوشه‌های هر شاخه را



تا جایی که فرصت داریم و ذهن، توانایی خلق و زایش دارد، ادامه می‌دهیم و تکمیل می‌کنیم. پس از آن شاخه‌های موضوع دوم (جنگ) را کامل می‌کنیم. بدین سان، پس از چند دقیقه تفکر، می‌بینیم که نقشه مفاهیم یا نمودار شبکه‌ای ما گسترش یافته است. اکنون، وقتی به هر نقطه و واژه این شبکه نگاه کنیم، انبوهی از مفاهیم پیوسته به آن، به ذهن می‌آید و ما را در نوشتن یاری می‌دهد و کار خلق و تولید نوشته را برای ما آسان می‌سازد.

پس، هنگام تولید نوشته ذهنی، چند نکته مهم باید مورد توجه قرار گیرد:

■ ارتباط خوشه‌ها با شاخه‌ها و پیوند با هسته

■ پیوند هسته با مفهوم متضاد

■ پایبندی به فضای ذهن

به متن زیر که بر پایه نقشه ذهنی بالا نوشته شده، توجه کنید:

همیشه فکر می‌کردم نانوائی سرِ کوچه ما با من و بقیه، سرِ جنگ دارد. هر وقت آن چوب بلند را در دستش می‌دیدم، ناخودآگاه به یادِ گرز رستم و داستان هفت‌خان می‌افتادم. ولی دیروز که صف نانوائی سنگی طولانی‌تر از همیشه بود، فرصتی فراهم شد تا بیشتر فکر کنم و نانا را بیشتر بشناسم. تازه فهمیدم که عرق پیشانی نانا به سبب گرمای تنور نیست؛ شاید شرمسار این همه چشمانی است که تماشاگر او هستند. حس کردم شاید الان در درون خودش هم جنگ و صلحی در گرفته است و آن عرق، عرق پیکار درونی اوست. بعد با خود اندیشیدم که آیا او هم نان می‌خورد؟ اینجا بود که حسی در من نسبت به ایشان پدید آمد. دوستی به دوستان محله من افزوده شد.

همان طور که در این نوشته دیدیم، نویسنده از یک موضوع کوچک در گوشه‌ای آغاز کرد و با پیوستن آن به شاخه‌ها و مفاهیم هسته‌ای و متضاد، موضوع را در ذهن خود پرورش داد و از درآمیختن آنها با یکدیگر، متنی تازه پدید آورد.

بنابراین، در نوشته‌های ذهنی، گستره ذهن و خیال نویسنده کاملاً آزاد و رهاست و او از

زمینه حس‌های ظاهری فراتر می‌رود و در آسمان ذهن و خیال گام برمی‌دارد. در نوشته‌های حسی، حرکت ما از حس آغاز می‌شود و در همان قلمرو حس پایان می‌پذیرد. اما در اینجا (یعنی نوشته ذهنی) ممکن است نقطه آغاز، پدیده‌های دیداری و حسی باشند؛ ولی در ادامه جریان ذهن، از خاک و سرزمین حواس ظاهری، کنده می‌شود و اوج می‌گیرد.

متن‌های زیر نیز با استفاده از روش **ناسازی معنایی یا تضاد مفاهیم** ایجاد شده است:

متن یک

سایه، یک چیز تو خالی و خیالی است. هست؛ اما نیست. خودش چیزی ندارد، هویتش را از خورشید می‌گیرد. مثل عروسک خیمه شب بازی است که نخش در دست خورشید است. بخواهد لاغرش می‌کند، بخواهد، چاقش می‌کند. قدش هم دست خورشید است، صبح‌ها به دست خورشید کش می‌آید و ظهرها کوتاه می‌شود.

ولی خود خورشید که این همه سایه درست می‌کند، اصلاً سایه‌ای ندارد. با آمدنش سایه درست می‌کند و با رفتنش هم سایه‌ها. رفتنش سایه‌سازتر از آمدنش است. وقتی سایه خورشید از سر دنیا کم می‌شود، یک سایه غلیظ به اسم شب، روی جهان می‌افتد.

شب، سایه نداشته خورشید است. شب البته کمی غلیظتر از یک سایه معمولی است. آن قدر غلیظ که همه چیز را در خود گم می‌کند.



شامگاهان، فصل دلتنگی آسمان است؛ برای خورشیدی که در خاکستر خاطره‌ها خاموش خفته است. پردهٔ سیاه شب، راهی دلگداز به آواز به شهادت رسیدهٔ آفتاب است. موسیقی سیاه شب از تار زخمی افق برمی‌خیزد و چنگ در نهانخانهٔ جان‌هایی می‌زند که یاد آفتاب را بر لبان تشنهٔ خویش چون ترنمی تار و مار، زمزمه می‌کنند. شامگاه عاشورا، آسمان مزرع سیاهی است که با انفجار حنجرهٔ حسین، ستاره کوب و سبز می‌شود.

◆ طلسم سنگ



۲ به نوشته‌ی دوستانتان، که خوانده می‌شود، با دقت گوش دهید و آن را بر بنیاد سنجه‌های زیر، ارزشیابی کنید.

گزارش عملکرد		شمارک	سنجه‌های ارزیابی	ردیف
عددی	انشایی (توصیفی)			
		۳	ایجاد شبکه‌ای از روابط بین مفاهیم	۱
		۳	خلق نوشته با استفاده از روش ناسازی معنایی	۲
		۲	استفاده صحیح از نشانه‌های ربط عطفی و تقابلی	۳
		۲	رعایت انسجام در نوشته‌ی ذهنی	۴
		۲	پرهیز از نگارش جمله‌های طولانی	۵
		۳	استفاده از واژه‌های مناسب فضای متن	۶
		۲	شیوه‌ی خواندن	۷
		۳	رعایت املا و نکات نگارشی	۸
		۲۰	جمع‌بندی	

با توجه به ارزشیابی بالا، برداشت نهایی خود را از نوشته‌ی دوستانتان، در چند سطر بنویسید:

.....

.....

.....

.....

مَثَلِ نویسی

❁ برداشت خود را از مَثَلِ « آن را که حساب پاک است، از محاسبه چه باک است »، در یک بند بنویسید.

Blank writing area with a solid purple header bar at the top, a solid purple footer bar at the bottom, and a central area containing 20 horizontal dotted lines for writing.

ناتانائیل، آرزو مکن که خدا را در جایی جز همه جا بیابی. هر مخلوقی، نشانی از خداست و هیچ مخلوقی او را هویدا نمی‌سازد. همان دم که مخلوقی نظر ما را به خویشتن منحصر کند، ما را از خدا برمی‌گرداند.

ما همگی اعتقاد داریم که باید خدا را کشف کرد. دریغا که نمی‌دانیم همچنان که در انتظار او به سر می‌بریم، به کدام درگاه نیاز آوریم. سرانجام این طور نیز می‌گوییم که او در همه جا هست؛ هر جا و نیافتنی است.

به هر کجا بروی جز خدا چیزی را دیدار نمی‌توانی کرد. خدا همان است که پیش روی ماست.

ناتانائیل، ای کاش «عظمت» در نگاه تو باشد، نه در چیزی که به آن می‌نگری. ناتانائیل، من شوق را به تو خواهیم آموخت؛ اعمال ما به ما وابسته است، همچنان که درخشندگی به فسفر. درست است که اعمال ما، ما را می‌سوزانند ولی تابندگی ما از همین است و اگر روح ما ارزش چیزی را داشته، نشان آن است که سخت‌تر از دیگران سوخته است. برای من، «خواندن» اینکه شن ساحل‌ها نرم است، کافی نیست؛ می‌خواهم پای برهنه‌ام این نرمی را حس کند. معرفتی که قبل از آن احساسی نباشد، برای من بیهوده است. هرگز در این جهان چیزی ندیده‌ام که حتی اندکی زیبا باشد؛ مگر آنکه فوراً آرزو کرده‌ام تا همه مهر من آن را در بر گیرد.

مائده‌های زمینی، **آندره ژید**، ترجمه پرویز داریوش و جلال آل احمد

کارگاه درس پژوهی

- ۱ پنج واژه مهمّ املائی از متن درس بیابید و بنویسید.
- ۲ در زبان فارسی، چهار نشانه داریم که با آنها کسی یا چیزی را صدا می زنیم: «آی، ای، یا و ا»؛ به این کلمه‌ها «نشانه ندا» می گوئیم و اسمی که همراه آنها می آید، «منادا» است؛ مانند: «یا امام هشتم».

یک بند کوتاه بنویسید و در آن نشانه‌های ندا را به کار ببرید.

- ۳ با کلمه «مسافر» یک تشبیه بسازید؛ به طوری که چهار رکن تشبیه را دارا باشد.

- ۴ درک و استنباط خود را از عبارت زیر بنویسید.

«اعمال ما، ما را می سوزانند ولی تابندگی ما از همین است».

- ۵ هر یک از موارد زیر، با کدام بخش از «متن درس» تناسب معنایی دارد؟

■ الهی به بهشت و حور چه نازم؟ مرا دیده ای ده که از هر نظر بهشتی سازم.

خواجه عبدالله انصاری

■ به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست عاشقم بر همه عالم که همه عالم از اوست

حافظ

■ بسوزای دل که تا خامی، نیاید بوی دل از تو کجادیدی که بی آتش، کسی را بوی عود آمد

مولوی

- ۶ کدام عبارت درس، به مفهوم آیه شریفه «لا تدرکه الابصار و هو یدرک الابصار»

(سوره انعام، آیه ۱۰۳) اشاره دارد؟

- ۷ جمله «ای کاش عظمت در نگاه تو باشد.» را با سروده زیر از سهراب سپهری مقایسه

کنید.

«چشم‌ها را باید شست، جور دیگر باید دید.»

گنج حکمت درشتی و نرمی

خشم بیش از حد گرفتن، وحشت آرد و لطف بی وقت، هیبت ببرد. نه چندان درشتی کن که از تو سیر گردند و نه چندان نرمی که بر تو دلیر شوند.

درشتی و نرمی به هم در، به است
درشتی نگیرد خردمند پیش
شانی با پدر گفت: ای خردمند
بگفتا: نیک مردی کن نه چندان
چو فاسد که جزاح و مرهم نه است
نه سستی که ناقص کند قدر خویش
ما تعلیم ده پیرانه یک پند
که گردد خیره، گرگ تیز دندان

گلستان، باب هشتم، سعدی



یکی از گونه‌های نوشتاری که با فضای نوشته‌های ذهنی همخوانی دارد، «داستانی نوشتن» است. خواست ما از داستانی یا داستان گونه نویسی این است که هرگاه خواستیم چیزی درباره‌ی موضوعی بنویسیم؛ افزون بر رعایت شیوه‌ها و شگردهایی که تاکنون فراگرفتیم، بهتر است برای ورود به فضای داستانی و نوشتن داستانوار، گام‌های زیر را هم برداریم و از این پلکان عبور کنیم:

الف) گام اول: شخصیت

پس از روشن شدن موضوع، برای نوشتن داستانوار به شخصیت، نیاز داریم؛ به همین سبب، دو یا چند شخصیت در ذهن خلق می‌کنیم و شخصیت‌ها را به گفت‌وگو با یکدیگر می‌نشانیم و می‌گذاریم آنها با یکدیگر سخن بگویند و همفکری کنند یا به مخالفت با هم برخیزند. توجه داشته باشیم که همه‌ی شخصیت‌ها را به طور فعال مشارکت بدهیم. نوشته‌ی زیر را بخوانید و به شخصیت‌ها و گفت‌وگوی آنها توجه کنید.

روزنامه‌ها نوشته بودند، یک مرد وارد قفس یک ببر در باغ وحش شد و از این حیوان خواست تا او را بخورد.

مرد گفت: من آمده‌ام که بنده را میل کنید.

ببر، مرد را ورنانداز کرد و گفت: مثل اینکه طبع شعر هم داری؟!

بعضی وقت‌ها رباعی می‌گوییم؛ اما اجازه نمی‌دهند کتاب‌هایم چاپ شوند.

خواهش می‌کنم وارد سیاست نشو. غیر از طبع شعر دیگر چه داری؟

زخم معده، سردرد، ناراحتی عصبی، آرتروز گردن، دیسک کمر، سنگ کلیه و مقدار زیادی هم قرض و وام.

آن وقت انتظار داری که من همهٔ اینها را بخورم؟ با این دواهایی که می‌خوری و آمپول‌هایی که می‌زنی، حتماً مزه‌ات هم عوض شده است. تازه فکر نمی‌کنی اگر من تو را بخورم، سنگ کلیه‌ات، دندانم را بشکنند؟ اول برو سنگ کلیه‌ات را عمل کن. بعد بیا. از این گذشته، اگر من تو را بخورم، ممکن است طلبکارهایت بریزند اینجا و مرا بخورند.

خواهش می‌کنم جناب ببر!
نمی‌شود، برای ما مسئولیت دارد.

حالا حکایت ماست

ب) گام دوم: ماجرای داستان

طرح ماجرا و خلق حادثه، شاید اصلی‌ترین ویژگی نوشته‌های داستانی است. بنابراین، ماجرا یا حادثه‌ای به صورت ذهنی می‌آفرینیم و شخصیت‌ها را در آن قرار می‌دهیم. آنگاه کمی می‌اندیشیم و برای شخصیت‌های آفریده شده، وظیفه و نقشی تعیین می‌کنیم و کار هر یک را مشخص می‌کنیم و تا پایان، آنها را در همان لباس نگه می‌داریم.

سپس می‌کوشیم، واژگان و شیوهٔ سخن گفتن اشخاص را با نقش و شخصیت آنها هماهنگ سازیم؛ یعنی مراقبت کنیم که هر شخص، متناسب با نقش، شخصیت و هویت خویش سخن بگوید و نحوهٔ سخن گفتن و کاربرد واژگانش متناسب با آن باشد. نوشتهٔ زیر را بخوانید و به ماجرای داستان (شخصیت و ویژگی‌هایش) توجه کنید.

مادر، خسته از خرید برگشت و به زحمت، زنبیل را داخل خانه آورد. پسر بزرگش که منتظر بود، جلو دوید و گفت: «مامان، وقتی من در حیاط بازی می‌کردم و بابا داشت با تلفن بازی می‌کرد، تارا روی دیوار اتاق پذیرایی، نقاشی کرد. مادر، عصبانی به اتاق تارا رفت. تارا از ترس، زیر تخت قایم شده بود. مادر فریاد زد: «تو بچهٔ بدی هستی!» آن وقت تمام مداد رنگی‌هایش را در سطل آشغال ریخت. تارا از غصه گریه کرد.

ده دقیقه بعد، وقتی مادر، وارد اتاق پذیرایی شد، قلبش گرفت. تارا روی دیوار اتاق، یک قلب کشیده بود و داخل آن نوشته بود: مادر، دوستت دارم.

◆ نشان لیاقت عشق

پ) گام سوم: فضا

یکی از نکات مهمی که باید به آن دقت کنیم، این است که ماجرا و شخصیت را در مکان و زمان مشخص قرار دهیم و برای تعامل شخصیت‌ها «فضایی» ایجاد کنیم. مثلاً فضای روحی و روانی دوستانه یا بدخواهانه، شاد و ناشاد را تصور کنیم که شخصیت‌ها تحت تأثیر آن حال و هوا با هم گفت‌وگو می‌کنند.

پیداست که هر حادثه و اتفاقی، ناگزیر در جایی و در هنگامی رخ می‌دهد. بنابراین، باید مکان و زمان وقوع حادثه را مشخص کنیم؛ شهر و دیار یا محل وقوع ماجرا را معین کنیم و جزئیاتی از آن محل را توصیف نماییم.

همچنین همهٔ حوادث در دنیای مادی ما در بندِ زمان هستند. واژگانی مانند سال، ماه، هفته، روز، شب، صبح، ساعت، ثانیه، لحظه و... همه، کلمه‌هایی هستند که برای نشان دادنِ زمان رخدادها آنها را به کار می‌گیریم.

نوشتهٔ زیر را بخوانید و به فضای (حال و هوای روحی، مکان و زمان) حاکم بر آن توجه کنید.

«آن روز صبح، وقتی پا به حیاط مدرسه گذاشتم، طبق معمول به کلاس دویدم و کیفم را روی نیمکت گذاشتم و با عجله به حیاط برگشتم. کار هر روزمان بود و چه ذوقی داشتیم که صبح‌ها تا زنگ به صدا در نیاید، با بچه‌ها یارکشی کنیم و بازی کنیم.»

محوطهٔ شرقی حیاط مدرسه، مناسب‌ترین محلی بود که می‌توانستیم از سر و کول هم بالا برویم و در مواقع خطر، خودمان را از چشم‌های تیزبین آقای ناظم دور کنیم. محوطهٔ شرقی حیاط مدرسه، خاکی بود و به نظرمان صحرایی خشک و بی‌آب و علف را می‌مانست.

در خیالمان پستی و بلندی‌های کوچک این محوطهٔ خاکی، نقش مهمی در جنگ و گریزها و بازی‌های ما داشت...».

◆ **آقای مهربان، حمید گروگان؛** به نقل از داستان معاصر، داستان نویسان معاصر

ت) گام چهارم: روایت

در بیان روایت، دو موضوع اهمیت دارد:

■ شیوهٔ بیان

■ زاویهٔ دید.

شیوهٔ بیان: مقصود این است که در بیان روایت، شیوه‌ای انتخاب کنیم که درگیری و جذاب‌تر کردن نوشته، بسیار تأثیرگذار باشد. ما می‌توانیم خبری یا حادثه‌ای را هم به شیوه‌ای بیان کنیم که کاملاً رسمی و بدون هیچ سخن اضافی و بدون دخالت احساس و عاطفه باشد و هم می‌توانیم همان خبر را به کمک عناصر یادشدهٔ بالا در قالب داستانی بازگو کنیم، مثلاً به نحوهٔ بیان خبر «رسیدن بهار» در دو نوشتهٔ زیر، دقت کنید:

● بهار، یکی از فصل‌های سال است که با فروردین آغاز می‌شود.

● روزگار، پوستین سرد و سفید زمستانی‌اش را از سر برمی‌دارد و همهٔ نوزادانش را

با لباس تر و تازه و بوهای خوش به دامن طبیعت رها می‌سازد.

زاویهٔ دید: منظور از زاویهٔ دید آن است که ماجرای داستانی از دید چه کسی روایت می‌شود.

معمولاً نویسنده یا از چشم «من» می‌بیند و می‌گوید یا از چشم «او» می‌بیند و گزارش می‌کند.

به دو نمونهٔ زیر، توجه کنید:

● من، امروز شاد و شنگول و سرخوشم؛ در راه مدرسه، از شدت خوش حالی و خرمی،

گمان می‌کردم درختان هم برای من دست تکان می‌دهند.

● آزاد سرو، آن روز گیج و گول و منگ بود و نمی‌دانست، با چه کسی درد دل

کند؛ وقتی بید مجنون را دید، فکر کرد: شاید او هم اندوهی در دل دارد.

نوشته زیر را بخوانید و به شیوه بیان و زاویه دید آن توجه کنید.

«در سالن که باز شد، موج ذرات مه، بی تابانه به درون قطار هجوم آورد. دستگیره سرد و مرطوب را لمس کرد و با دست دیگر، ساک دستی‌اش را گرفت و روی سکوی ایستگاه پرید و در انبوه مه فشرده فرو رفت. روی سکو اندکی مکث کرد. مه در هوا تاب می خورد و او را کاملاً در میان خود گرفته بود و امواجش پیاپی رنگ خود را به همه جا می پاشید. نگاهی به طرح کمرنگ ایستگاه انداخته، چراغ‌هایش بی رمق شده بود و آدم‌های اطرافش چون سایه‌هایی بی رنگ به نظر می رسید. از سکو کمی فاصله گرفت. خیالش اندکی راحت بود؛ در زیر پرده مه می توانست به راحتی از کنار ایستگاه و آدم‌هایش بگذرد و خطوط آشنایی را در آنها بیابد و با آن، خاطره‌ای را در ذهنش زنده کند؛ بی آنکه دیده شود...»

◆ آن سوی مه

تذکر: در این درس، اصلاً در پی آموزش داستان‌نویسی، نگارش فنی و هنری نویسی نیستیم. فقط از ابزارها و عناصری بهره گرفته‌ایم که کار نوشتن را برای ما ساده می کند و نوشته را نظم و سامان می دهد.

کارگاهِ نگارش

۱ نوشته‌ای داستان‌گونه بنویسید؛ پیش از نوشتن، عناصر آن را مشخص کنید.

.....
.....
.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....

.....



۲ به نوشته‌ی دوستانتان، که خوانده می‌شود، با دقت گوش دهید و آن را بر بنیاد سنجه‌های زیر، ارزشیابی کنید.

گزارش عملکرد		شمارک	سنجه‌های ارزیابی	ردیف
عددی	انشایی (توصیفی)			
		۲	شخصیت‌پردازی	۱
		۲	ماجرای داستان	۲
		۲	فضا(حال و هوا، مکان و زمان)	۳
		۲	روایت: الف) شیوه بیان ب) زاویه دید	۴
		۲	استفاده صحیح از نشانه‌های انسجام متن	۵
		۲	پرهیز از نگارش جمله‌های طولانی	۶
		۲	شیوه خواندن	۷
		۳	رعایت املا و نکات نگارشی	۸
		۲۰	جمع‌بندی	


با توجه به ارزشیابی بالا، برداشت نهایی خود را از نوشته‌ی دوستانتان، در چند سطر بنویسید (می‌توانید کلی یا فردی عمل کنید):

.....

.....

.....

مَثَل‌نویسی

برداشت خود را از مَثَل «گر صبر کنی، ز غوره حلوا سازی»، بنویسید. 

Blank writing area with a solid purple header bar at the top, followed by 20 horizontal dotted lines for writing, and a solid purple footer bar at the bottom.

۱ ای خدا، ای فضل تو حاجت روا
 منگر اندر ما، مکن در ما نظر
 ما نبودیم و تقاضایمان نبود
 چون الف، چیزی ندارم، ای کریم
 ۵ این همه گفتیم، لیک اندر بچ
 با تو یادِ هیچ کس، نبود روا
 اندر اکرام و سخای خود نگر
 لطف تو، ناگفته ما می‌شود
 جز دلی، دل تنگ‌تر از چشم میم
 بی‌عنایات خدا، هیچم، هیچ

مثنوی معنوی، مولوی



واژه‌نامه منابع
ویبوست



ستایش: با نور خود آشناییم ده

سفینه: کشتی

کفایت: بسندگی، کافی بودن، شایستگی

مونس: همدم، انس گرفته

درس یکم: از آموختن، ننگ مدار

تیمار: خدمت و محافظت از کسی که بیمار باشد، اندیشه

حاذق: چیره‌دست، ماهر

ضایع: تباه، تلف

عَجَم: مجازاً به معنای پارسیان، مردم سرزمین پارس، غیر عرب

قرابت: خویشاوندی

مُحال: دروغ، بی‌اصل، ناممکن

مستغنی: بی‌نیاز

معالجت: درمان، معالجه

ملوک: حاکم، پادشاه

مولع: حریص، آزمند

درس سوم: خسرو

ارتجالاً: بی‌درنگ، بدون اندیشه سخن گفتن یا شعر سرودن

استرحام: رحم خواستن، طلب رحم کردن

بدسگال: بداندیش، بدخواه

بِسْمَلِ کردن: سر جانور را بردن، از آنجا که مسلمانان در وقت ذبح

جانور «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» می‌گویند، به همین دلیل، به عمل

ذبح کردن «بِسْمَلِ کردن» گفته می‌شود.

پلاس: جامه‌ای کم ارزش، گلیم درشت و کلفت

تصدیق نامه: گواهی نامه

تعلیقات: ج تعلیق، پیوست ها و یادداشت مطالب و جزئیات در رساله یا کتاب؛ در متن درس، مقصود نشان های ارثی است.

تقریر: بیان، بیان کردن

حُجَب: شرم و حیا

زَنگاری: منسوب به زنگار، سبزرنگ

شهناز: یکی از آهنگ های موسیقی ایرانی، گوشه ای از دستگاه شور
ضمائم: ج ضمیمه، همراه و پیوست؛ در متن درس، مقصود نشان های دولتی است.

طبیعت: خو، عادت، طبع و سرشت

عتاب کردن: خشم گرفتن بر کسی، سرزنش کردن

عَنود: ستیزه کار، دشمن و بدخواه

فِیاض: بسیار فیض دهنده، بسیار بخشنده

کَمَبِت: اسب سرخ مایل به سیاه

لَعَب: بازی. لَهو و لَعَب: خوش گذرانی

لَمَنْ تَقُول: برای چه کسی می گویی؟

لَهو: بازی و سرگرمی، آنچه مردم را مشغول کند.

متداول: معمول، مرسوم

مَخْذُول: خوار، زبون گردیده

مُسْکِر: چیزی که نوشیدن آن مستی می آورد؛ مثل شراب

مُطْرَبی: عمل و شغل مطرب؛ مطرب: کسی که نواختن ساز و خواندن

آواز را پیشه خود سازد.

مَعاصی: ج معصیت، گناهان

مغلوب: شکست خورده

مَفْتُول: سیم، رشته فلزی دراز و باریک

مُنْدَرَس: کهنه، فرسوده

مُنْکَر: زشت، ناپسند

درس پنجم: مهر و وفا

حَقَّة: جعبه، صندوق

خَلْد: بهشت

خُنْک: خوشا، نیکا

شب رو: شب بیدار، راهزن

عشرت: خوش گذرانی

لعل: یکی از سنگ های گران قیمت که در جواهرسازی مصرف دارد. رنگ سرخ این سنگ، معروف است.

درس هفتم: رستخیز عظیم

اشرف: شریف تر، گرانمایه تر

مخلوقات: آدمی، انسان

بارگاه: خیمه پادشاهی، دربار و کاخ شاهان، جایی که شاهان مردان را

به حضور پذیرند؛ بارگاه قدس

زَلَّت: لغزش، گناه

صور: شاخ و جز آن که در آن دمنند تا آواز برآید؛ بوق؛ صور اسرافیل:

شپیور اسرافیل که در روز قیامت، وی در آن دمد و مردگان زنده شوند.

طهارت: پاکی

عَرَش: تخت پادشاه، سریر، خیمه، سایبان

معاملت: داد و ستد، معامله

مَلْک: فرشته ای که نزدیک به آستان حضرت حق است؛ جبرائیل،

اسرافیل، میکائیل، عزرائیل

نَفخ: دمیدن با دهان، دم؛ نفخه صور: دمیدن اسرافیل در صور

درس نهم: دریادلان

اجابت کردن: پذیرفتن، قبول کردن، پاسخ دادن

استدعا: درخواست کردن، خواهش کردن، فراخواندن
أسوه: پیشوا، سرمشق، نمونه پیروی
تجلی: آشکار شدن، جلوه کردن
تکلف: رنج بر خود نهادن، خودنمایی و تجمل
جُنود: ج جُند، لشکریان، سپاهیان
خانقاه: محلی که درویشان و مرشدان در آن گرد می‌آیند؛ سرا
خور: زمین پست، شاخه‌ای از دریا
رُعب: ترس، دلهره، هراس
عُنا: توانگری، بی‌نیازی
مَشیّت: اراده، خواست خدای تعالی
مَعْرِف: کسی که در مجمع بزرگان افرادی را که به مجلس وارد می‌شوند، معرفی می‌کند. شناساننده
مَعْرکه: میدان جنگ
مَقْرئ: کسی که آیات قرآن را به آواز خواند.
نسیان: فراموشی

درس یازدهم: رستم و اشکبوس

آبنوس: درختی است که چوب آن سیاه، سخت، سنگین و گران بهاست.
بارگی: اسب، «باره» نیز به همین معنی است.
پُتک: چکش بزرگ فولادین، آهن کوب
تَرگ: کلاه خود
جاه: مقام، درجه
دَد: جانور درنده، مانند شیر و پلنگ و گرگ
زَه: چله کمان، وتر
ساعِد: آن بخش از دست که میان مچ و آرنج قرار دارد.
سُتوه: درمانده و مَلول، خسته و آزار
عنان: افسار، دهانه
گَبر: نوعی جامه جنگی، خفتان
گُرد: دلیر، پهلوان
هماورد: حریف، رقیب

درس سیزدهم: خیر و شر

آنبان: کیسه‌ای بزرگ که از پوست دباغی شده گوسفند درست می‌کنند.

بر اثر: به دنبال، در پی

بعینه: عیناً، مانند

تباه: فاسد، خراب؛ تباه کردن چشم: کور کردن

تلطف: مهربانی، اظهار لطف و مهربانی کردن، نرمی کردن

خُبث: پلیدی، خُبث طینت: بدجنسی، بد ذاتی

خِلعت: جامه‌ای که بزرگی به کسی بخشد.

دِشَنه: خنجر

زبون: خوار، ناتوان

سفاهت: بی‌خردی، کم‌عقلی، نادانی

شوکت: جاه و جلال

صرعیان: بیماران مبتلا به عارضه صرع

عربده: فریاد پر خاش جویانه برای برانگیختن دعوا و هیاهو

فراغت: آسودگی

قهر: خشم، غضب

لعل: سنگ قیمتی به رنگ سرخ مانند یاقوت

مایه: سرمایه، دارایی

مسلم داشتن: باور کردن

مفلس: تهی دست، درویش و بی‌چیز

مقبِل: خوشبخت، نیک‌بخت و خوش اقبال

ملازمان: همراهان

منال: مال و ثروت، درآمد مستغلات

همت: بلندنظری، خواست، کوشش

درس پانزدهم: نشانی از خدا

أشباح: ج شَبَح، کالبدها، سایه‌ها، سیاهی‌هایی که از دور دیده می‌شود.

اكتفا: بسنده کردن، کفایت کردن

خَلَنگ: نام گیاهی است، علف جارو
خیره گردد: گستاخ می شود، لجوج و سرکش می شود.

ذی حیات: جاندار

غابی: نهایی

فاصد: رگزن، کسی که با حجامت، دیگران را درمان می کند.

مائده: سفره‌ای که بر آن طعام باشد.

مُتراکم: روی هم جمع شده، بر هم نشیننده، انبوه

مَخوف: ترسناک، وحشت‌زا و هراس‌انگیز

مُنحصر: ویژه، محدود

موحش: وحشت‌آور، ترسناک

نیایش: ای خدا

اکرام: بزرگ داشتن، بخشش داشتن، احترام کردن

سخا: بخشش، کرم، جوانمردی

کتاب‌نامه فارسی

- داستان‌های دل‌انگیز ادبیات فارسی، نگارش زهرا کیا
- دیوان خواجه شمس‌الدین محمد حافظ شیرازی، به اهتمام محمد قزوینی، انتشارات کلاله خاور
- فردوسی و شاهنامه، منوچهر مرتضوی، مؤسسه تحقیقات علمی و فرهنگی
- فرهنگ فارسی، محمد معین، دوره ۶ جلدی، انتشارات امیرکبیر
- قابوس‌نامه عنصرالمعالی کی‌کاووس بن وشمگیر، تصحیح غلامحسین یوسفی، مؤسسه انتشارات علمی فرهنگی
- کلیات سعدی، تصحیح محمد علی فروغی، تهران
- لغت‌نامه، علی اکبر دهخدا، زیر نظر محمد معین، سید جعفر شهیدی
- مثنوی معنوی، تصحیح رینولد نیکلسن، انتشارات مولا
- ادب مقاومت، عالی شکری، گردانیده محمدحسین روحانی، نشر نو، چاپ اول ۱۳۶۹.
- ادبیات داستانی، جمال میرصادقی، مؤسسه فرهنگی ماهور، چاپ دوم، ۱۳۶۵.
- اسرار التوحید فی مقامات الشیخ ابی سعید، محمدبن منور میهنی، به تصحیح محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات آگاه، چاپ سوم ۱۳۷۱.
- انواع ادبی، سیروس شمیسا، انتشارات فردوس، چاپ دوم ۱۳۷۳.
- انواع شعر فارسی، منصور رستگار فسایی، انتشارات نوید شیراز، چاپ اول ۱۳۷۲.
- تاریخ ادبیات جهان، باکتر، ب تراویک، ترجمه عربعلی رضایی، نشر فروزان، چاپ اول ۱۳۷۳.
- جوامع الحکایات، سدیدالدین محمد عوفی، به تصحیح مظاهر مصفا، مؤسسه مطالعات فرهنگی، چاپ اول ۱۳۷۲.
- جهان داستان، جمال میرصادقی، نشر نارون، چاپ اول ۱۳۷۲.
- حافظ پژوهان و حافظ پژوهی، ابوالقاسم رادفر، نشر گسترده، چاپ اول ۱۳۶۸.
- حافظ شیرین سخن، محمدمعین، انتشارات صدای معاصر، چاپ سوم ۱۳۷۵.
- حافظ‌نامه، بهاء‌الدین خرّم‌شاهی، انتشارات علمی فرهنگی، انتشارات سروش، چاپ پنجم ۱۳۷۲.
- حماسه سرایی در ایران، ذبیح‌الله صفا، انتشارات امیرکبیر، چاپ پنجم ۱۳۶۹.
- حماسه ملی ایران، تنوذر نولدکه، ترجمه بزرگ علوی، نشر جامی، چاپ چهارم ۱۳۶۹.
- داستان و ادبیات، جمال میرصادقی، انتشارات نگاه، چاپ اول ۱۳۷۵.
- داستان و نقد داستان، احمد گلشیری، انتشارات نگاه، چاپ دوم ۱۳۷۱.

■ دربارهٔ رمان و داستان کوتاه، سامرست موام، ترجمهٔ کاوه دهقان، انتشارات سپهر، چاپ چهارم ۱۳۶۴.

■ دیوان سنایی، ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی غزنوی، به اهتمام مدرّس رضوی، انتشارات کتابخانهٔ سنایی، بی‌تا.

■ سبک‌شناسی شعر، سیروس شمیسا، انتشارات فردوس، چاپ اول ۱۳۷۴.

■ شاهنامه، ابوالقاسم فردوسی، ی.ا.برتلز، چاپ دوم، مسکو ۱۹۶۶.

■ شرح مثنوی، بدیع الزمان فروزانفر، انتشارات کتاب‌فروشی زوّار، چاپ اول ۱۳۶۱.

■ شرح مثنوی، کریم زمانی، انتشارات اطلاعات، چاپ اول، ۱۳۷۴.

■ صور فارسی در شعر فارسی، محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات آگاه، چاپ سوم ۱۳۶۶.

■ عناصر داستان، جمال میرصادقی، انتشارات سخن، چاپ سوم ۱۳۷۶.

■ فرهنگ کنایات، منصور ثروت، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول ۱۳۶۴.

■ فرهنگ معاصر، رضا انزلی‌نژاد، منصور ثروت، انتشارات امیرکبیر، چاپ اول ۱۳۶۶.

■ فرهنگ نام‌های شاهنامه، منصور رستگار فسایی، مؤسسهٔ مطالعات و تحقیقات فرهنگی، چاپ اول ۱۳۶۹.

■ گلستان، سعدی، به کوشش غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۷۴.

■ مکتب حافظ، منوچهر مرتضوی، انتشارات توس، چاپ دوم، ۱۳۶۵.

■ موسیقی شعر، محمدرضا شفیعی کدکنی، انتشارات آگاه، چاپ دوم ۱۳۶۸.

■ واژه‌نامه، عبدالحسین نوشین، انتشارات دنیا، چاپ سوم، ۱۳۶۹.

■ واژه‌نامهٔ هنر شاعری، میمنت میرصادقی، انتشارات کتاب مهناز، چاپ اول ۱۳۷۳.

کتاب نامه نگارش

■ آموزش مهارت‌های نوشتاری (کتاب درسی پایه‌های هفتم، هشتم و نهم)، گروه مؤلفان، ناشر اداره کل نظارت بر نشر و توزیع مواد آموزشی وزارت آموزش و پرورش، چاپ دوم، ۱۳۹۴.

■ آن سوی مه، داریوش عابدی، نشر سورهٔ مهر، ۱۳۸۸.

■ اگر قره قاج نبود، محمد بهمن‌بیگی، انتشارات نوید شیراز، ۱۳۸۸.

- امثال و حکم، علی اکبر دهخدا، انتشارات امیرکبیر، ۱۳۳۸.
- بوستان، سعدی، تصحیح غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی.
- بی بال پریدن، قیصر امین پور، انتشارات افق، تهران، چاپ یازدهم، ۱۳۸۷.
- تپله‌های شکسته زرد، راضیه تجار، مجله نیریزان، شماره ۲۲، اسفند ۱۳۹۳.
- حالا حکایت ماست، عمران صلاحی، نشر مروارید، ۱۳۹۳.
- داستان معاصر داستان‌نویسان معاصر، گردآوری و تدوین حسین حداد، انتشارات مدرسه، تهران، چاپ دوم، ۱۳۸۸.
- دو کلمه حرف حساب، کیومرث صابری، گل آقا، چاپ اول، ۱۳۷۴.
- رنگ‌آمیزی در نگارش، علی پورامن، نشر اختر، تبریز، ۱۳۹۰.
- زبان فارسی (کتاب درسی دوم دبیرستان)، گروه مؤلفین، ناشر اداره کل نظارت بر نشر و توزیع مواد آموزشی وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۸۸.
- ساختارشناسی تاریخی - تحلیلی شعر کودک و نوجوان، محمد دهریزی، انتشارات مدرسه، چاپ اول، ۱۳۹۵.
- سازه‌های نوشتن، سیاوش پیریایی، مؤسسه فرهنگی مصباح، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۲.
- سرگذشت شعر در ایران، علی اصغر سیدآبادی، نشرافق، ۱۳۹۱.
- صداهایی برای نوشتن آواهایی برای نوشتن، فریدون اکبری شلدره، انتشارات روزگار، تهران، چاپ اول، ۱۳۹۴.
- صحیفه سجادیه، ترجمه جواد فاضل، امیرکبیر ۱۳۶۳.
- طلسم سنگ (مجموعه نثرهای عاشورایی)، سید حسن حسینی، انتشارات سوره مهر، تهران، ۱۳۸۵.
- فانوس‌های روشن، به کوشش علی فرخ مهر، مدرسه، چاپ اول، ۱۳۷۹.
- فوت کوزه‌گری: مثل‌های فارسی و داستان‌های آن، مصطفی رحمان دوست، متین پدramی، مرجان کشاورز آزاد و آذر رضایی، انتشارات مدرسه، تهران، چاپ اول، ۱۳۸۶.
- کتاب معلم (راهنمای تدریس) آموزش مهارت‌های نوشتاری پایه‌های هفتم، هشتم و نهم، گروه مؤلفان، ناشر اداره کل نظارت بر نشر و توزیع مواد آموزشی وزارت آموزش و پرورش، چاپ اول، ۱۳۹۴.

- کلیله و دمنه، نصرالله منشی، تصحیح مجتبی مینوی، انتشارات امیرکبیر
- گلستان، سعدی، به کوشش غلامحسین یوسفی، انتشارات خوارزمی، تهران، چاپ چهارم، ۱۳۷۴.
- مانده‌های زمینی و مانده‌های تازه، آندره ژید. ترجمه مهستی بحرینی، انتشارات نیلوفر، چاپ هفتم، تهران، ۱۳۹۴.
- معارف اللطایف، محمدعلی مجاهد(پروانه)، انتشارات سوره مهر، تهران، چاپ دوم، ۱۳۹۳.
- نخل، هوشنگ مرادی کرمانی، انتشارات سحاب، تهران، ۱۳۶۹.
- نشان لیاقت عشق، (داستان‌های کوتاه از نویسندگان ناشناس)، برگردان بهنام زاده، انتشارات پژوهه، تهران، چاپ ششم، ۱۳۸۳.
- نگارستان، معین‌الدین جوینی، تصحیح و گزارش هادی عباس‌آباد عربی، انتشارات اسرار علم، تهران، چاپ اول، ۱۳۹۲.
- نیایش، علی شریعتی، انتشارات الهام، ۱۳۷۸.
- هبوط در کویر (جلد ۱۳ مجموعه آثار)، علی شریعتی.
- هزار حکایت فارسی، منوچهر علی‌پور، انتشارات تیرگان، ۱۳۹۴.
- هفده داستان کوتاه کوتاه (از نویسندگان ناشناس)، ترجمه سارا طهرانیان، کتاب خورشید، ۱۳۹۳.
- یخی که عاشق خورشید شد، رضا موزونی، انتشارات کانون پرورش فکری کودکان، چاپ اول، ۱۳۹۰.

پیوست: شیوه‌نامه ارزشیابی فارسی و نگارش (۱)

ارزشیابی، فرایندی است که از ساختار محتوا، چگونگی آموزش و یادگیری، تأثیر می‌پذیرد. شیوه‌نامه ارزشیابی آزمون کتبی فارسی و نگارش تازه تألیف، دقیقاً بر همین بنیاد، استوار است. محتوای این کتاب در دو بخش سازماندهی شده است.

الف) فارسی: ۱۰ نمره، شامل هشت درس (۱، ۳، ۵، ۷، ۹، ۱۱، ۱۳ و ۱۵)

شمارک	موضوع‌ها
۲	۱- معنی واژه
۱	۲- املاي واژه
۲	۳- دستور
۲	۴- آرایه های ادبی
۱	۵- حفظ شعر
۲	۶- درک مطلب
۱۰	جمع نمره

تذکر:

- ویژگی‌های معنایی و دستوری واژگان، باید در «جمله» پرسیده شود.
- در املاي واژگان، «تشدید» ارزش املاي ندارد.
- گسسته یا پیوسته‌نویسی واژه‌هایی که ساخت ترکیبی دارند (مانند کتاب‌خانه یا کتابخانه)، یکسان است و ارزش املاي ندارد.
- در حفظ شعر (اشعار بخش فارسی)، از آوردن جای خالی باید پرهیز کرد؛ سروده کامل یا بخشی از آن خواسته شود.

■ در آزمون‌ها و پرسش‌های فرایندی که در جریان یادگیری کلاسی به صورت شفاهی برگزار می‌شود، به موضوع‌های خوانشی یا پاره مهارت‌های خوانداری (مانند لحن، تکیه، مکث و درنگ، فراز و فرودهای آوایی و ...) و فن بیان باید توجه شود.

ب) **نگارش:** ۱۰ نمره، شامل هشت درس (۲، ۴، ۶، ۸، ۱۰، ۱۲، ۱۴ و ۱۶)

نمره	سنجه‌های ارزشیابی
۱	۱- خوش آغازی (جذابیت و گیرایی، نشان دادن نمایی کلی از محتوای نوشته)
۲	* شیوه بیان نوشته (بیان ساده و صمیمی - بیان احساس متناسب با موضوع)
۱	۲- پرورش موضوع * سیر منطقی نوشته (پرداختن به جنبه‌های مختلف موضوع - انسجام نوشته)
۱	* فکر و نگاه نو (نگاهی متفاوت به موضوع)
۱	۳- خوش فرجامی (جمع‌بندی مطالب - تأثیرگذاری و تفکر برانگیز بودن)
۲	۴- مَثَل‌نویسی
۱	۵- املاي واژگان (نداشتن غلط املايي در نگارش)
۱	۶- نقد و تحلیل متن براساس سنجه‌های دروس
۱۰	جمع نمره

نمرهٔ آزمون پایانی: فارسی ۱۰ نمره + نگارش ۱۰ نمره = ۲۰
 نمرهٔ نهایی: میانگین ارزشیابی فرایندی (مستمر) به اضافهٔ ارزشیابی پایانی.
 $(20 + 20 = 40 \div 2 = 20)$



بهنرآموزان محترم، بهنرحیان عزیز و اولیای آنان می‌توانند نظرهای اصلاحی خود را درباره مطالب این کتاب از طریق نامه
برخطانی تهران - صندوق پستی ۱۵۸۷۵/۴۸۷۴ - گروه درسی مربوطه و یا پیام‌نگار tvoccd@roshd.ir ارسال نمایند.

وبگاه: www.tvoccd.medu.ir

دفترتألیف کتاب‌های درسی ابتدایی و متوسط نظری